

بِسْمِ

تَفْسِيرِ

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ...

# دربارهٔ نماز

موعظهٔ روز ششمِ رَمَضَانَ المبارک ۱۳۹۷ هجری قمری

مَجْدِقَامُ

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین مینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَارِئِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ  
الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَمَوْلَانَا أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ  
وَأَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَىٰ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ  
أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَىٰ قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِكَ أَلْشَّمْسِ إِلَىٰ عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ  
الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا \* وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ  
مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾

صلواتي ختم كنيد! صلوات دوّم، جلی ختم كنيد! صلوات سوّم هم همچنین!

۱- سورة الإسراء (۱۷) آیه ۷۸ و ۷۹.

عرض شد سابقاً بعضی که می‌گویند: صلوات جلیل ختم کنید (آخرش لام) غلط است؛ صلوات جلیّ یعنی: آشکارا. صلوات یک طوری بفرستید که مردم بفهمند شما صلوات فرستادید؛ اما در صلوات داد کشیدن و بلند کشیدن، صحیح نیست؛ چون صلوات دعاست و دعا باید جلیّ باشد، بخصوص ذکر صلوات. حالا یک صلوات جلیّ ختم کنید!

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ﴾

ذکر شد سابقاً که بهترین اعمالی که انسان انجام می‌دهد نماز است، بهترین اعمال انسان نماز است. و حضرت صادق علیه السلام فرمود: بعد از معرفت خدا، من چیزی را سراغ ندارم افضل از نماز.

بنابراین خلیفه ثانی که گفت: در اذان خود حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ نگوئید، چون بهترین اعمال طبق این گفتار نماز است؛ (حَیَّ عَلَی الصَّلَاةِ! حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ! حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ! «بشتابید به بهترین از کارها!») مردم اگر بدانند که بهترین کارها نماز است به جهاد حاضر نمی‌شوند؛ پس این فقره را از اذان انداخت و الآن هم سَنَیْها حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ نمی‌گویند.

این کار، کار اشتباهی است؛ برای اینکه آن جهادی در نزد پروردگار قیمت دارد که بر اساس نماز باشد، نماز انسان را دعوت به جهاد کند؛ نه مقصود از جهاد خونریزی و اتلاف نفوس و اموال مردم باشد. آن جهادی که به پرتو نماز باشد قیمت دارد، و الاّ چه قیمتی؟! مانند حیوانات مردم به جان همدیگر می‌افتند، آن جهاد نیست! و بهترین کارها که انسان را امر به جهاد می‌کند در راه خدا، نماز است.

بنابراین شما از همین یک کار او که این فقره را در اذان حذف کرد، می‌توانید خصوصیات تفکر او و طرز تفکر او را اندازه‌گیری کنید و بفهمید.

بگذریم از این موضوع؛ بهترین کارها نماز است و بنابراین انسان باید در تمام اوقات خود نماز بخواند؛ چون نماز توجّه به خداست، و ربط با خدا و از عالم کثرت و تفرقه به وحدت پیوستن، و از عالم کثرت به عالم تجرّد آمدن! و کدام موجودی شریف‌تر، عالی‌تر، فاضل‌تر، کریم‌تر از خداست که انسان همیشه با او مواجه باشد و با او صحبت کند؟!

اما اگر بنا بود که تمام اوقات انسان را امر می‌کردند به نماز، دیگر امور دنیا نمی‌گذشت. انسان هم احتیاج به زندگی و دفع مضرات و جلب منافع دارد، باید دنبال کسب و کار برود، از ناموس خود دفاع کند، باید جهاد کند، روی این زمینه نماز را در پنج نوبت قرار دادند، تا آن اثری که باید و شاید در این پنج نوبت متناوب به روح انسان برسد.

لا إلهَ إلاَّ اللهُ خدا یکی است، همه هم معترف هستیم که خدا یکی است؛ پس چرا در پنج نوبت ما نماز می‌خوانیم؟ در پنج نوبت می‌گوئیم: اللهُ أكبر، لا إلهَ إلاَّ اللهُ، ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، سبحان الله، الحمد لله، أشهد أن لا إلهَ إلاَّ اللهُ؟ ذکر نماز را در پنج نوبت چرا ما تکرار می‌کنیم؟

برای اینکه نماز غذای روح است؛ همینطوری که انسان وقتی غذای مادی خورد، مدّتی که می‌گذرد، اثر غذا در بدن او رو به ضعف می‌نهد و بنابراین انسان گرسنه می‌شود و احتیاج به غذای تازه‌ای دارد، غذای روح هم همینطور است. انسان که نماز خواند و با خدا صحبت کرد و ربط پیدا کرد و از خدا درخواست کرد و تمنا کرد، و او را به صفات جمال و جلال ستود، و از محامد و محاسن او یاد کرد، این اثر نماز تا مدّتی در او می‌ماند، بعد رو به ضعف می‌رود، دو مرتبه روح احتیاج به غذای تازه‌ای دارد نماز را انسان باید دو مرتبه بخواند؛

---

۱- سوره الفاتحة (۱) آیه ۵.

بعد از چند ساعت باز ضعیف می‌شود باز باید انسان نماز بخواند. صبح نماز می‌خواند اثرش تا ظهر از بین می‌رود، ظهر تکرار می‌کند؛ ظهر می‌خواند تا عصر، در موقع عصر تکرار می‌کند؛ عصر تا مغرب، مغرب تا عشاء، و عشاء هم تا به صبح.

و لذا چون اثر نماز تا مدتی در انسان باقیست مثل اینکه انسان دائماً دارد نماز می‌خواند؛ چون روح نماز توجه به خداست، و شخص نمازگزار از روی دقت و حضور قلب آثار نماز تا آن زمانی که در او باقی است حکم نمازگزار دارد. آیه قرآن که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾<sup>۱</sup> «آن کسانی که دائماً در نمازند» منظور همین است؛ و الا خود امیر المؤمنین علیه السلام هم اینطور نبود که دائماً نماز بخواند، پیغمبر هم اینطور نبودند، نماز می‌خواندند، کسب می‌کردند، زراعت می‌کردند، جهاد می‌کردند، انس با عیالات داشتند، به دعاوی مردم و قضاء آنها رسیدگی می‌کردند، اطعام یتیم می‌کردند، شؤون مختلفه زندگی را از نقطه نظر فردی و اجتماعی انجام می‌دادند؛ اما معنی دوام صلاة این است که: وقتی نمازی را که انسان می‌خواند اثرش باقیست، وقتی اثرش باقیست مثل اینکه انسان دائماً در نماز است.

پس بنابراین امیرالمؤمنین، پیغمبر، اصحاب آن حضرت، اولیاء خدا و هر کسی که اثر نماز را تا مدتی در خود نگاهداری کند، مشمول این آیه مبارکه قرآن می‌شود: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾

---

۱- سوره المعارج (۷۰) آیه ۲۳.

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup> تا می‌رسد: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَأْمُونَ﴾ «آن کسانی که دائماً در حال نمازند.» باباطاهر هم که می‌فرماید:

خوشا آنان که دائم در نمازند      بهشت جاودان بازارشان بی  
دوام نماز معنایش این است.

حالا بیائیم سر تفسیر آیه مبارکه: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِ الشَّمْسِ إِلَى عَسَقِ  
الَّيْلِ﴾ «ای پیغمبر! نماز را به پای دار از هنگام ظهر تا هنگام سیاهی شب.»  
آیا پیغمبر نماز را به پای دارد، یا مسلمانها هم باید نماز بخوانند؟ این  
خطاب اختصاص به رسول اکرم دارد یا به همه؟

آیات قرآن که خطاب به پیغمبر می‌شود - مگر بعضی از آیاتی که  
اختصاص به آن حضرت دارد مثل: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾<sup>۲</sup> ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾<sup>۳</sup> از اینها  
گذشته - خطاب گرچه متوجه پیغمبر است، ولی مخاطب همه مؤمنینند، و مثل  
اینکه پیغمبر آئینه‌ای است برای نشان دادن همه امت، و مخاطب قرار گرفتن به  
آیات قرآن.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۴</sup>  
«ای پیغمبر! ما قرآن را به تو نازل کردیم تا آنچه را که برای مردم نازل  
شده و به آنها نازل شده برای آنها بیان کنی.»

---

۱- سوره المؤمنون (۲۳) آیه ۱.

۲- سوره الأنفال (۸) صدر آیه ۶۴.

۳- سوره المائدة (۵) صدر آیه ۴۱.

۴- سوره النحل (۱۶) ذیل آیه ۴۴.

پس آیات قرآن برای مردم نازل شده، پیغمبر مبین است. کأنه پیغمبر یک آئینه‌ای است، یک شیشه و ذره‌بینی است که از پشت این شیشه و ذره‌بین تمام امت دیده می‌شوند، و خدای علیّ اعلیٰ از این واسطه خطاب می‌کند به همه امت.

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾ یعنی «همه مؤمنین باید اقامه نماز کنند و نماز را محترم بشمارند» از کی؟ ﴿لِدُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ (وقتی که خورشید میل می‌کند). از کجا میل می‌کند؟ از هنگامی که سیرش از مشرق به طرف مغرب سایه خود را می‌خواهد عوض کند، آنجائی که خورشید سایه‌اش به عکس می‌شود، آنجا اول میل شمس است؛ یعنی اول زوال.

خورشید که صبح طلوع می‌کند یک سایه‌ای می‌اندازد به طرف مغرب؛ خورشید از مشرق طلوع می‌کند سایه انسان به کدام طرف می‌افتد؟ به طرف مغرب؛ هرچه خورشید بیاید بالای آسمان، این سایه انسان کوتاهتر می‌شود، تا هنگام ظهر سایه یا بکلی از بین می‌رود، (در آن بلادی که خورشید بر بالاسر آن شهرها عبور می‌کند)؛ یا سایه از همه اوقات کمتر می‌شود، (در آنجائی که خورشید از بالای شهر عبور نکند. خلاصه سایه در آنجا خیلی کم می‌شود، مثل شهر طهران؛ شهر طهران هیچوقت خورشید از بالای شهر عبور نمی‌کند و در موقع ظهر انسان سایه خود را بکلی معدوم نمی‌کند که بی‌سایه بشود، وقت ظهر هم انسان سایه دارد، منتهی خیلی سایه‌اش کوتاه است)؛ آنوقت که سایه خیلی کوتاه می‌شود و خورشید می‌خواهد از ظهر به طرف مغرب حرکت کند، و اول و ابتداء طول سایه است به طرف مشرق.

خورشید که از ظهر به طرف مغرب می‌رود، این سایه کوتاه به طرف مشرق، - به عکس صبح که سایه به طرف مغرب بود - این سایه بطرف مشرق می‌افتد، و

هرچه خورشید بیشتر برود سایه بلندتر می‌شود؛ تا هنگامی که بخواهد زیر افق ناپدید بشود سایه انسان خیلی طولانی است.

﴿ذُلُوكَ﴾ یعنی «میل»؛ وقتی خورشید می‌خواهد از دایره نصف النهار میل کند بطرف مغرب، این اوّل ظهر است که ما می‌توانیم با کشیدن یک دایره و یک شاخص در هر نقطه‌ای از نقاط دنیا، ظهر را مشخص کنیم؛ و احتیاج به ساعت و چیزهای دیگر هم نیست.

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ همینکه شمس (یعنی خورشید) می‌خواهد میل کند به طرف مغرب از دایره نصف النهار، این اوّل وقت نماز ظهر است؛ از این موقع نماز را به پای بدار، تا کی؟ ﴿إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ (زمانی که تاریکی شب را می‌پوشاند و فرا می‌گیرد.)

مقصود از ﴿إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ ذهاب حمرة مغربیه است؛ وقتی که خورشید در زیر افق فرو می‌رود، غروب آفتاب است. در این موقع شما در آسمان یک قرمزی و زردی می‌بینید، چند لحظه‌ای که می‌گذرد آن قرمزی از طرف مشرق می‌آید بالای سر شما و عبور می‌کند به طرف مغرب، وقتی آمد بالای سر قرار گرفت، می‌گویند: ذهاب حمرة مشرقیه.

«حمرة» یعنی قرمزی؛ «مشرقیه» یعنی قرمزی که در مشرق آسمان است. خورشید که در زیر افق غروب می‌کند، شعاعش در فضا منتشر است تا آنجائی که شعاع خورشید گرفت، هوا زرد است و قرمز. وقتی خورشید یک کمی پائین‌تر رفت از افق، این حمرة از مشرق می‌آید بطرف مغرب، همینکه به سر انسان رسید آنوقت وقت نماز مغرب است؛ ذهاب حمرة مشرقیه از سمت الرأس. ولی باز طرف مغرب چیه؟ مغرب روشن است؛ طرف مشرق تاریک است، اما طرف مغرب روشن است.

شما بروید در یک بیابانی، وقتی می‌بینید خورشید غروب می‌کند، طرف مشرق کم کم تاریک می‌شود ولی طرف مغرب روشن است، تا یک ساعت و نیم از شب گذشته، بلکه یک ساعت و سی و پنج دقیقه؛ روی دقتی که شده یک ساعت و سی و پنج دقیقه که از شب رفت خورشید خیلی می‌رود زیر افق.

حالا اگر بخواهیم حساب کنیم که چند درجه می‌رود زیر افق، می‌توانیم حساب کنیم. خورشید در هر چهار دقیقه یک درجه طی می‌کند، پس بنابراین یک ساعت و نیم می‌شود: نود دقیقه؛ نود دقیقه، چند تا چهار دقیقه است؟ بله؟ بیست و دو و خورده‌ای؛ بیست و دو درجه و نیم که خورشید از زیر افق حرکت کرد و زیر افق رفت، آن مقدار نوری که در فضا دارد و فضا را روشن کرده دیگر دیده نمی‌شود؛ یعنی طرف مشرق هم تاریک می‌شود، آن قرمزی هم که در طرف مغرب است، آنهم از بین می‌رود؛ می‌گویند: ذهاب حمرة مغربیه. یعنی از بین رفتن آن قرمزی که در طرف مغرب بود و آن اول وقت عشاء است.

یک ساعت و سی و پنج دقیقه از غروب آفتاب گذشته ذهاب حمرة مغربیه می‌شود، و اول وقت عشاء است. وقتی اول وقت عشاء شد دیگر تاریکی تمام آسمان را می‌گیرد، هیچ حمراهائی در آسمان نیست، نه مشرقیه نه مغربیه، این اول غسق اللیل است که تاریکی همه آسمان را می‌گیرد. «نماز را به پای بدار از هنگام ظهر، تا هنگام ذهاب حمرة مغربیه که غسق لیل است.»

دیگر کی به پای بدار؟ ﴿وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ﴾ ، آی: أقمِ قُرْءَانَ الْفَجْرِ «إقامه کن قرآن صبح را» قرآن صبح، مقصود نماز صبح است.

چرا نماز صبح را به قرآن تعبیر کردند؟ چون نماز متشکل از قرآن است. إِنَّ صَلَاتَنَا ذِكْرٌ وَ دُعَاءٌ وَ قُرْءَانَ بِالْأَخْصِ در نماز صبح چه خوب است انسان از

سوره‌های طولانی بخوانند! از مسَبِّحات بخواند، سوره ﴿إِذَا وَقَعَتْ﴾<sup>۱</sup> بخواند، سوره: «فتح» بخواند، سوره «محمد» بخواند؛ پس چون در نماز قرآن خوانده می‌شود انسان باید از سوره‌های مختلف بخواند؛ و یک اصل مهم از اصول نماز قرآن است، که انسان باید در نماز قرآن بخواند و به سوره‌های کوچک همیشه اکتفا نکند.

إن شاء الله شاید در یکی از روزهایی که در پیش داشته باشیم مفصل در این باره بحث می‌کنیم که اگر انسان بخواهد در تمام نمازها اختصار کند بر سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾<sup>۲</sup> خالی از اشکال نیست! انسان باید در نماز همه سوره‌ها را بخواند، آیات قرآن را بخواند.

﴿قُرْآنَ الْفَجْرِ﴾ یعنی نماز صبح، ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ (قرآن فجر، نماز صبح مشهود برای ملائکه شب و روز است.)  
 ما دو دسته از ملائکه داریم: یک دسته ملائکه شب، و یک دسته ملائکه روز؛ ملائکه روز برای هر شخص نازل می‌شوند از اول اذان صبح تا غروب آفتاب، غروب آفتاب می‌روند و ملائکه شب می‌آیند از اول شب تا سپیده صبح. وقتی که انسان نماز صبح را در اول اذان می‌خواهد شروع کند هر دو دسته از ملائکه این نماز انسان را می‌بینند، هم آنهایی که می‌خواهند بروند، و هم آنهایی که آمدند و پست را تحویل بگیرند.  
 زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال می‌کند، - روایت در «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» و «کافی» است - عرض می‌کند:

۱- سوره الواقعة (۵۶) صدر آیه ۱.

۲- سوره الإخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

یابن رسول الله! آیا تعداد نمازهایی را که خدای علیّ بر ما واجب کرده در قرآن، جائی ذکر شده؟ حضرت فرمودند: بله! خدای علیّ اعلیٰ نمازها را در قرآن بیان فرموده و موقع آنها را مشخص کرده. عرض کرد: کجاست؟ من ندیدم! حضرت فرمودند:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ﴾ «نماز را به پای بدار از هنگام ظهر که خورشید از نصف النهار به طرف مغرب میل می کند تا هنگامی که سیاهی همه آسمان را می گیرد.»  
 (اول ظهر شما نماز ظهر را می خوانی، بعد در عصر نماز عصر، اول شب نماز مغرب، ﴿غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ «نماز عشاء» این چهار تا نماز؛ یک نماز مانده، آنهم می فرماید: ﴿وَقُرْآنَ الْفَجْرِ﴾ «نماز صبح»؛ هر پنج نماز را خداوند علیّ در قرآن مجید بیان کرده.)

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾ «مقداری از شب را ای پیغمبر برخیز! علاوه بر این نمازهایی که واجب است و بجا می آوری، یک زیادی و یک فضیلت و یک غنیمتی بدست بیاور در اثر شب زنده داری و قیام به نماز، علاوه بر این مقداری که واجب شده.»

﴿فَتَهَجَّدْ﴾ هُجُود به معنی نُوم است؛ ﴿تَهَجَّدْ﴾ یعنی «خواب را از سر بیرون کن.» مثل: تَخْرُجُ؛ الْمُتَخَرِّجُ یعنی آن کسی که زیر بار ننگ و عار زده و حرجی ندارد، هر کاری می خواهد بکند می کند. الْمُتَأْتِمُ یعنی کسی که زیر بار گناه زده و هر گناهی را انجام می دهد. الْمُتَهَجِّدُ یعنی کسی که زیر بار خواب زده و خواب را از سر بیرون کرده. ﴿تَهَجَّدْ﴾ یعنی «خواب را از سر بیرون کن.» ﴿نَافِلَةً لَّكَ﴾ به عنوان نافلة، یعنی زیادی، غنیمت، کرامت زائده، فوائد فاضله، برخیز و چند رکعتی نماز بخوان!

﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ «امید است که خدا در اثر این نماز شبی که واجب نیست و بعنوان نفل و فضیلت بر تو نوشته شده، خدا به تو مقام محمود را عنایت کند.»

### مقام محمود، مقام شفاعت کبری است.

روایات عدیده داریم از حضرت صادق و حضرت امام محمد باقر علیهما السلام، روایات در «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» و «کافی» و سایر کتب معتبره است که می‌فرمایند:

مقام محمود اختصاص به رسول اکرم دارد؛ آن مقامی است که تمام حامدین عالم آن مقام را می‌ستایند و حمد می‌کنند، و پیغمبر ما محمودِ جمیع موجودات و کائنات است؛ و لواء حمد در روز قیامت بدست پیغمبر اکرم داده می‌شود، در پلّه هزارمین از آن منبری که در روز قیامت قرار می‌دهند و پیغمبر بر فراز آن منبر قرار می‌گیرد و لواء حمد را در دست پیغمبر می‌گذارند، زیر لواء حمد در پلّه دوم امیرالمؤمنین علیه السلام، و در زیر آن جمیع انبیاء و مرسلین در تحت لواء قرار می‌گیرند و پیغمبر شفاعت می‌کند از جمیع اُمم، حتّی از پیغمبران!

این اختصاص به پیغمبر ما دارد، که مقام محمود است، و خیلی مقام عالیست! این مقام را خدای علیّ اعلیٰ به پیغمبر ما عنایت کرده در اثر نافله شب.

و نافله‌ای را که پیغمبر می‌خواندند خیلی عجیب بوده! نه اینکه برخیزند نزدیک نماز صبح، یازده رکعت تند و تند بخواند، نه! نصف شب که می‌گذشت پیغمبر از خواب برمی‌خاست، وضو می‌گرفت در سجاده دو رکعت نماز می‌خواند. البتّه در هر رکعت از سوره‌های طوال: سوره «کهف» سوره «مریم» سوره «یس» سوره «صافات» از این سوره‌ها! و قشنگ هم می‌خواندند! و مؤمنین

صدر اسلام که در شبها نماز می‌خواندند روی ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾<sup>۱</sup> و ﴿عَيْرِ  
الْمَعْضُوبِ﴾<sup>۲</sup> یک ساعت گیر نمی‌کردند، و تمام حال نماز خود را فدای قرائت  
حروف کنند: عَيْرِ الْمَعْمُوعِ، مَعْضُوبٍ چِی شد؟! نماز شد؟! چِی شد؟! این بغوغوی  
کبوترها شد که روی شیروانی صدا می‌کنند!

انسان که می‌خواهد نماز بخواند باید طوری بخواند که متوجّه لفظ نباشد،  
برود سراغ معنا و غرق در معنا بشود، لفظ باید بیاید و عبور کند؛ آنوقت نماز  
می‌خواندند با آهنگ، با صدای خوب قرائت قرآن در نماز می‌کردند.  
روایاتی که داریم که قرآن را به لسان عربی بخوانید، با آهنگ قرآن را  
بخوانید، با صدای خوش بخوانید، به حال حزن بخوانید، مقصود در نماز است.  
اصلاً در صدر اسلام همه مردم نمازشان قرآن بود، و قرآن خواندن در نماز یک  
سنت متداول و متعارف بود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اگر وضو می‌گرفتند معلوم می‌شد  
که خواب بر پیغمبر غلبه کرده، و اگر نمی‌گرفتند مقصود این بوده که استراحتی  
بوده و پیغمبر خوابشان نبرده، برمی‌خاستند آن سه رکعت نماز شفع و وتر را  
می‌خواندند و باز همینطور بحال تفکر می‌نشستند تا اذان صبح، نافله صبح را  
می‌خواندند و نماز صبح؛ نماز صبح هم معرکه بود! واقعاً دیدنی بود ها! یعنی ما  
که ندیدیم این نمازهای پیغمبر را، اما اخبار که برای ما آن صحنه را بیان می‌کند  
یک پارچه عظمت و جلال و مقام عبودیت بود که پیغمبر با اصحاب داشت. این  
مقام محمودی است که خدا به پیغمبر در اثر این نماز داده؛ و بر مؤمنین نماز را

---

۱- سوره الفاتحة (۱) ذیل آیه ۷.

۲- سوره الفاتحة (۱) قسمتی از آیه ۷.

واجب کرده: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾<sup>۱</sup> «نماز بر مؤمنین واجب است.»

سه روایت داریم: از حضرت صادق و حضرت امام محمد باقر علیهما السلام که در کتاب «کافی» و «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» بیان شده و موقت را به معنی واجب بیان کرده‌اند ﴿كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ در یک روایت دارد: آی: كِتَابًا مَّوْجُوبًا، در دیگری: مَفْرُوضًا در سوّمی: كِتَابًا ثَابِتًا، یعنی این نمازها مَهر شده، و واجب شده که مؤمنین باید نمازهای پنجگانه خود را بخوانند؛ از این نمازهای پنجگانه مفری نیست.

و بسیار دارای اهمّیت است این پنج نماز! اگر کسی این پنج نماز واجب را بخواند در اوّل وقت، با غسل یا با إسباغ الوضوء؛ (إسباغ یعنی وضوء را خوب گرفتن، در آب وضو کم مصرف نکردن، به اندازه کافی به صورت رساندن، دستها را خوب شستن، مسح خوب کشیدن، در هنگام وضوء دعاهای وارده را خواندن، این را می‌گویند: إسباغُ الوضوء) و در اوّل وقت نمازها را بخواند انسان، به عقب نیندازد تمام کلید درهای آسمانی را خدا عنایت می‌کند و تمام قفل‌های مشکلات گشوده می‌شود.

روایت داریم که: نماز با حال، با حضور قلب، در اوّل وقت، همینکه ندای پروردگار می‌رسد انسان اجابت کند و ندای دیگری را بر ندای خدا مقدّم ندارد، خیلی اهمّیت دارد این نماز!

حضرت سلیمان - علی نبینا و آله و علیه السلام - عصر مشغول بازدید اسبها بود، اسبها را بازدید می‌کرد برای جهاد در راه خدا. (حضرت سلیمان پادشاه

---

۱- سوره النساء (۴) ذیل آیه ۱۰۳.

روی زمین بود دیگر، ابر و باد و شیاطین هم همه مسخر حکم او بودند، و هیچ پیغمبری مانند حضرت سلیمان دارای شوکت و ابهت نبود، ابهت آن حضرت از همه پیغمبران بیشتر بود.) اسبها را واری می‌کرد برای جهاد، حالا چه اسبهای بوده در آن زمان؟! همینکه مشغول واری بود، آفتاب غروب کرد، حضرت سلیمان خیلی نادم و شرمنده شد؛ غافل شد از خواندن نماز و آفتاب غروب کرد. گرچه به عبادتی مشغول است، الآن دارد رسیدگی به اسبها می‌کند ولیکن یک فریضه اهم که نماز است، از دست رفت.

و حضرت سلیمان تابع خلیفه ثانی نبوده! که بگوید مردم می‌گویند: حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ، جهاد از دستشان می‌رود چون نماز از همه کارها بهتر است؛ او می‌دانست که نماز بهتر است و الآن غافل شده، رسیدگی به اسبها کرده، فریضه اهم افتاد؛ خیلی متأثر شد!

خطاب کرد به خورشید: ای خورشید بیا من نماز را بخوانم! خورشید برگشت، دو مرتبه طلوع کرد. حضرت سلیمان - علی نبینا و آله و علیه السلام - وضوء گرفت و نماز را بجا آورد و برای اینکه فضیلتی از او فوت شده آمد به تمام پاهای اسبها و گردنهای اسبها مهر وقف زد، وقف در راه خدا؛ تمام اسبها ملک او بود همه را وقف کرد برای جهاد در راه خدا!

آیه قرآن داستان او را بیان می‌کند: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ﴾<sup>۱</sup> «ما به حضرت داوود، سلیمان را بخشیدیم، عنایت کردیم.» سلیمان فرزند حضرت داوود بوده. ﴿نِعْمَ الْعَبْدُ﴾<sup>۲</sup> «چه سلیمان بنده خوبی بود! چقدر متوجه مقام ما بود!

۱- سوره ص (۳۸) قسمتی از آیه ۳۰.

۲- سوره ص (۳۸) قسمتی از آیه ۳۰.

چقدر به ما رجوع می‌کرد! چقدر با ما سر و کار داشت!» ﴿إِنَّهُ أَوَّابٌ ۖ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ﴾<sup>۱</sup>

هنگام عَشِيِّ، (عَشِيِّ یعنی عصر، از دو ساعت به غروب تا هنگام غروب را می‌گویند: عَشِيِّ) در زمان عَشِيِّ، در زمان عصر، اسبهای صَافِنَاتُ الْجِيَادِ او را به او عرضه داشتند، و او تماشا می‌کرد؛ (صَافِنَاتُ جمع صَافِنَةٌ است، صَافِنَةٌ بهترین اسبی است از اسبها؛ و آن اسبی است که وقتی می‌ایستد، روی دو پا و یکدست می‌ایستد، و یک دست خود را به اندازه‌ای بلند می‌کند که سُمَش فقط نوکش روی زمین است؛ اینطور اسب می‌ایستد! اینها را می‌گویند: صَافِنَةٌ جِيَادِ هم یعنی تندرو، جِيَادِ جمع جَوَادِ است؛ واوی است، جمعش می‌شود جَوَادِ، جمع جَوَادِ می‌شود: جَوَادِ، اینجا اعتلال پیدا کرده جَوَادِ تبدیل به یا شده، شده جِيَادِ. یعنی «اسبهائی که روی دو پا و یک دست می‌ایستند و یک دست دیگر را به زمین اشاره می‌کنند، و در موقع حرکت خیلی تندرو هستند») این اسبها در مقابل حضرت سلیمان عرضه داده می‌شدند، هی تماشا می‌کرد و می‌کرد و می‌کرد، آفتاب غروب کرد: ﴿حَتَّىٰ تَوَارَّتْ بِالْحِجَابِ﴾<sup>۲</sup> تماشا می‌کرد این اسبها را، تا هنگامی که خورشید زیر افق فرو رفت و در زیر حجاب مخفی شد.

﴿رُدُّوَهَا عَلَيَّ فَنَطِقُ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾<sup>۳</sup> «اشاره کرد: ای ملائکه آسمان! خورشید را برگردانید! من بنده خدا هستم و مشغول عبادت بودم، اسبهای خودم را دارم بررسی می‌کنم بفرستم برای جهاد در راه خدا» چه کنم غفلت

۱- سوره ص (۳۸) ذیل آیه ۳۰ و آیه ۳۱.

۲- سوره ص (۳۸) ذیل آیه ۳۲.

۳- سوره ص (۳۸) آیه ۳۳.

گرفت و نماز قضا شد، خورشید رفت زیر افق! برگردانید من نماز را در وقت بخوانم از من قضا نشود!

پیغمبر است! پیغمبر بزرگوار خداست، با اشاره او همه کار می‌شود، ولی است، از بندگان مُخْلِص است، ملائکه برگرداندند خورشید را.

﴿فَطَفِقَ﴾ اینجا روایات در تفسیر ﴿فَطَفِقَ﴾ دو قسم وارد است:

یک قسم وارد است که: ﴿طَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ (وضوئی که در آن زمان می‌گرفتند برای نماز، پاها را مسح می‌کردند با آب، و گردنها را) شروع کرد به وضو گرفتن مطابق آئین و شریعت خود، و نماز خواندن.

یک قسم بیان می‌کند: ﴿طَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ دست می‌کشید و مهر می‌زد به پاها و گردنهای اسبها، و آنها را وقف کرد در راه خدا، برای اینکه این فریضه از او فوت شده کفاره عمل خود باشد.

این یک مرتبه خورشید برای حضرت سلیمان طلوع کرد، که نمازش به این قسم فوت شده بود.

یک مرتبه خورشید باز طلوع کرد برای یوشع بن نون، (وصی حضرت موسی است) مشغول عبادتی بود از عبادتها، نمازش را نخوانده بود خورشید غروب کرد. خداوند علیّ اعلیٰ خورشید را برگرداند، دو مرتبه طلوع کرد، نمازش را خواند و دو مرتبه آسمان سیاه شد، شب تاریک!

روایاتی داریم، روایات خیلی زیاد است، مستفیض است از شیعه و سنی، مفاد این روایات این است که: آنچه را در امم سالفه و بنی اسرائیل وارد شده، در امت من، (پیغمبر می‌فرماید) وارد می‌شود و واقع می‌شود حَتَّى النُّعْلِ بِالنُّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ، آنچه واقع شده واقع می‌شود، حَتَّى در آن زمان اگر کسی دنبال یک موش صحرائی می‌کرد و آن موش در یک سوراخی مخفی می‌شد در امت من هم کسی

دنبال موشی می‌کند و آن در سوراخ مخفی می‌شود! آنچه واقع می‌شد واقع می‌شود! از اینکه مردم دست از هارون برداشتند، گوساله پرست شدند، در زمان پیغمبر بعد از اینکه از دار دنیا رفتند از امیرالمؤمنین نیز دست برداشتند، و دنبال عجل سامری رفتند! آنچه واقع شده در اَمّتِ انبیاء سالفه، بالأخص بنی اسرائیل، در اَمّتِ پیغمبر واقع می‌شود.

**حَتَّى النَّعْلِ بِالنَّعْلِ** یعنی چی؟ یعنی شما یک لنگه کفش را بردارید، این لنگه کفش چه چیز از همه چیزها به این شبیه‌تر است؟ آن لنگه دیگرش؛ حضرت می‌فرماید: طابقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ یعنی مثل اینکه این نعل با این نعل مطابق و مشابه است من جمیع الجهات، آنچه در آن اَمّت واقع شد بر اَمّت من واقع می‌شود.

**وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ**، قُدَّة چیست؟ سابقاً که می‌رفتند برای جنگ و تیراندازی، تیر می‌تراشیدند، تیر باروتی که نبود، چوب و نی را می‌بریدند، سرش را پیکان می‌زدند و دُمَش را پَر، می‌گذاشتند در کمان و رها می‌کردند؛ این حرکت می‌کرد، آن پَر مانع می‌شد از اینکه این تیر حرکت خودش را، جهتش را عوض کند؛ و آن چوب و نی‌ای که می‌تراشیدند که آن پیکان در سر او فرو می‌رفت، می‌رفت در همان نقطه‌ای که او را حرکت می‌دادند تا اینکه به هدف اصابت می‌کرد.

این تیرهایی که می‌تراشیدند، اندازه معین داشت؛ مثلاً هرکس نمی‌توانست به اختیار خودش در کمان خودش یک تیری بگذارد که بلندی‌اش سی سانت است یا بیست سانت یا پانزده سانت است، هر کمانی یک تیر می‌پذیرفت؛ مثلاً تیرش باید بیست سانتی باشد؛ درست! آنوقت برای این کمان تیر بیست سانتی می‌تراشیدند؛ چکار می‌کردند؟ تیرها را برمی‌داشتند با همدیگر دسته می‌کردند، مثل قلم دسته می‌کردند، می‌بستند، سر و ته آن را می‌زدند، با یک چاقو و کارد سر و ته این تیرها را می‌زدند، وقتی سر و ته این تیرها را زدند این تیرها همه با

هم دیگر چه اندازه است؟ یک اندازه دیگر! درست است یا نه؟! یک دسته ترکه شما بردارید، یکی یکی اگر بخواهید ببرید، بلند و کوتاه در می‌آید، ولی وقتی که یک طناب دورش پیچیدید یک کارد زدید سرش، یکی تهاش، تمام اینها اندازه همدیگر است.

حضرت رسول می‌فرماید: آنچه در امم سابق واقع می‌شد در امت من واقع می‌شود طابِقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ؛ هَمِینَ تِیرِ اسْت؛ یعنی این تیرهائی که ما الآن سر و ته آن را زدیم چگونه یکی از این به اندازه دیگری است، دیگری به اندازه هم است، سوّمی به اندازه هم است، چهارمی به اندازه هم است و هیچ اختلافی نیست، آنچه که در امم سابق واقع شد در امت من واقع می‌شود.

بر حضرت یوشع بن نون آفتاب طلوع کرد بعد از اینکه غروب کرده بود و حضرت یوشع (وصی حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام) نماز خود را ادائاً بجا آورد.

برای امیرالمؤمنین علیه السّلام سه مرتبه آفتاب طلوع کرده بعد از غروب کردن! دو مرتبه‌اش را که همه سنّی‌ها و شیعه‌ها روایت کرده‌اند در کتب معتبره خود؛ ما این دو مورد را برای شما بیان می‌کنیم: یکی در زمان حضرت رسول، و یکی بعد از حضرت رسول.

در زمان حضرت رسول یقوقت حضرت رسول تشریف آورده بودند در خارج از مدینه، نزدیک مشربۀ امّ ابراهیم در جائی به نام «مسجد فضیخ» (الآن هم هست، در خارج مدینه حجّاج که مشرف می‌شوند، می‌روند برای زیارت مشربۀ امّ ابراهیم، مشربۀ امّ ابراهیم اطاقی بوده مال یکی از زوجات رسول خدا، مال ماریه قبطیه بوده که زنهای پیغمبر او را خیلی اذیت می‌کردند، پیغمبر او را از مدینه آورد بیرون و برای او یک کوخی ساخت و او را آنجا جا داد؛ آن را

می‌گویند: مشربۀ امّ ابراهیم) کنار مشربۀ امّ ابراهیم مسجدی است به نام «مسجدُ الفُضیح» یعنی اطراف آنجا خرماهای خیلی رسیده دارد، آن را مسجد «ردُّ الشَّمس» هم می‌گویند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا سرشان به دامن امیرالمؤمنین علیه السلام بود و خوابشان برد؛ - آنجا مسجد نیست، زمین است - خوابشان برد! امیرالمؤمنین علیه السلام نماز عصر را نخوانده بودند، ظهر را خوانده بودند، پیغمبر خوابشان برد. امیرالمؤمنین علیه السلام دیدند نماز عصر را نخواندند، اگر بخواهند برخیزند نماز عصر را بخوانند، پیغمبر از خواب بیدار می‌شوند، و این سزاوار نیست که پیغمبر خاتم النبیین، أشرف الأنبياء والمرسلین، صاحب شفاعت کبری است! با اینهمه آلم‌ها و رنجه‌ها و دردها و مصیبت‌هایی که از اطراف و اکناف به آن حضرت وارد می‌شود، حالا یک ساعت سرشان را گذاشتند در دامن و خوابیدند من برخیزم و پیغمبر از خواب بیدار شوند؟! این سزاوار نیست؛ اگر بمانم به همین حال نماز قضا می‌شود، کدامیک مهّم است؟

مقدّسین! مقدّسینی داریم و اهل معرفتی داریم؛ مقدّسین می‌گویند: آقا نماز واجب است، پیغمبر هم آمده برای نماز، بلند شو سر پیغمبر را بگذار روی زمین و معذرت هم بخواه بگو من می‌خواهم نماز بخوانم؛ اما عارف همچنین حرفی نمی‌زند، عارف می‌گوید: حقیقت نماز پیغمبر است، حقیقت روزه پیغمبر است، پیغمبر عوالمی است که این فرائض و محاسن از قلب او تراوش کرده! نماز اثر پیغمبر است! من بیایم مؤثر را بشکنم و اثر را بگیرم!!

امیرالمؤمنین علیه السلام گرچه آن حضرت همیشه در حال توجّه و نمازند، امیرالمؤمنین اینطور بود، اما نمازی که برخیزد و وضو بگیرد و رکوع و سجود را به این کیفیت بجا بیاورد، و این مستلزم بیدار کردن پیغمبر است

امیرالمؤمنین این کار را نکرد. سر پیغمبر در دامان امیرالمؤمنین بود، آفتاب غروب کرد؛ سیاهی آسمان را فرا گرفت؛ ظلمت! پیغمبر از خواب بیدار شدند، دیدند امیرالمؤمنین نشسته و سرشان را از دامن امیرالمؤمنین بلند کردند. یا علی نماز عصرت را خواندی؟ نه! چرا نخواندی؟ یا رسول الله! سر شما در دامن من بود. پیغمبر فرمودند: یا علی دعا کن! دعا کن خورشید برگردد! امیرالمؤمنین علیه السلام به جملاتی تکلم کردند، اسم خدا را یاد کردند، تسبیح کردند و گفتند: پروردگارا! نبیت، پیغمبرت تقاضا می کند که خورشید برگردد و من نمازم را با طلوع خورشید بخوانم.

ام سلمه یار پیغمبر، قسم یاد می کند: به آن خدائی که جان من در ید قبضه قدرت اوست، خورشید از زیر افق آمد بالا، و یک صدائی می کرد و غرشی داشت مثل اینکه ناله می کرد و چنان روشن کرد زمین را که تمام سهل و جبل یعنی کوه و بیابان همه روشن شد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام برخاستند وضو گرفتند، نماز خود را با طمأنینه انجام دادند، وقتی نماز حضرت تمام شد خورشید غروب کرد کما کان ظلمتِ صرفِ عالم را گرفت. این قضیه از معجزات امیرالمؤمنین و پیغمبر را همه سنی ها و شیعه ها بلا استثناء نوشته اند.

قضیه دومی که اتفاق افتاد بعد از رحلت رسول خدا بود وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت می کردند برای جنگ صفین. جنگ صفین به پایان رسید، لشکر را حرکت دادند برای کوفه؛ در راه که لشکر حرکت می کرد، رسید به زمینی به نام بابل. بابل سرزمین بسیار بزرگی است و در سابق آباد بوده، و فعلاً آثار خرابه های زمان سابق در آن مشهود است، و اطراف حله است. حضرت که رسیدند به بابل، در شهری بنام سورا، (زمینی بود بنام سورا) آنجا توقف کردند.

آفتاب نزدیک بود غروب کند، عصر بود، گفتند: شما لشکریان همینجا نمازتان را بخوانید! آفتاب غروب می‌کند! همینجا نمازتان را بخوانید! این زمینی است ملعون! سه مرتبه مورد غضب خدا واقع شده و دگرگون شده، و یکی از مؤتفکات است که قرآن یاد می‌برد، و در اینجا خونهای به ناحق از پیغمبران ریخته شده، و خداوند راضی نیست در این زمین دیگر پیغمبری یا وصی پیغمبری نماز بخواند! من از این زمین می‌گذرم نماز می‌خوانم، اما بر شما اشکال ندارد در همینجا نماز بخوانید!

جُوَيْرِيَّةُ بن مُسَهَّر که از اصحاب بزرگوار آن حضرت است و راوی این حدیث، می‌گوید: لشکر متفرق شدند در دو طرف جاده، همه مشغول نماز شدند. امیرالمؤمنین اسب را هی می‌کردند که آن حضرت را از آن زمین خارج کند و حضرت نماز بخواند؛ من هم با خودم گفتم: من هم می‌روم هر جا امیرالمؤمنین نماز بخواند من هم با او نماز می‌خوانم. حضرت آمدند، آمدند، آمدند، تا رسیدند به نهر سوراء، در نهر سوراء یک پلی بود، از آن پل عبور کردند؛ همینکه از پل داشتند عبور می‌کردند، من دیدم هوا تاریک شده و شب شده، یک گمانی در دل من پیدا شد. حضرت رو کردند بمن گفتند: گمانی بردی جویریه؟ عرض کردم: بله! حضرت از اسب پیاده شدند، کنار نهر وضو گرفتند و برخاستند یک چند جمله‌ای گفتند که من نفهمیدم چه گفتند؛ یک مرتبه خورشید از زیر افق آمد بالا و چنان طلوع کرد و نور داد مثل اینکه روز شده.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایستادند نماز عصر خود را خواندند، من هم به آن حضرت اقتدا کردم، نماز عصرم را خواندم. وقتی نماز عصر حضرت تمام شد، خورشید غروب کرد و ظلمات عالم را گرفت.

حضرت فرمودند: تعجب نکن! این معجزات مال خداست نه مال ما! خدای علیّ اعلیّ در قرآن مجید می گوید: ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾<sup>۱</sup> «اسم خدای خود را به بزرگی یاد کن! و پروردگار عظیم خود را تسبیح بگو! و او را از تمام شوائب عجز و جهل و بخل و سایر صفات نقیصه تسبیح کن!» من خدا را به اسم اعظم او یاد کردم و خداوند چنین کار را کرد! و او از وصیّ پیغمبر آخرالزمان بعید نیست که خدای علیّ اعلیّ بر او تفضّل کند و دعای او را مستجاب کند.

من هم به امیرالمؤمنین عرض کردم: ای وَصِیِّ رَبِّ الْكَعْبَةِ! ای وَصِیِّ رَبِّ الْكَعْبَةِ! «آری! والله مطلب از این قرار است! تو وصیّ نبیّ هستی؛ قسم به خدای کعبه که این مقام و منزلت را خدای علیّ اعلیّ به تو عنایت کرده!» حالا اهمیّت نماز تا سر حدی است برای آن صاحبدلی که نمازش باید در وقت واقع بشود، خداوند علیّ اعلیّ خورشید را بر می گرداند و هیچ جای تعجب نیست.

در همین سفر است امیرالمؤمنین علیه السّلام رسیدند به زمینی به نام نینوا - روایت از زراره نقل است، از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام - مجلسی در «بحار» نقل می کند از کتاب خرائج و جرائح راوندی:

امیرالمؤمنین علیه السّلام از لشکر کناره گرفتند، جدا شدند باندازه یک میل یا دو میل، (یعنی از یک فرسخ کمتر) جماعت مختصری هم از اصحاب خاصّ با آن حضرت آمدند. حضرت دور یک زمینی می گشتند و حال تفکر و تعمّق! و ما

---

۱- سوره الواقعة (۵۶) آیه ۹۶.

هم جرأت نداشتیم از آن حضرت سؤال کنیم برای چه آمدید و این گردش و تعمق و تفکر شما برای چیست؛ حضرت فرمودند:

هَيْهُنَا قُتِلَ مِثَّتَا نَبِيٍّ وَ مِثَّتَا سِبْطِ نَبِيٍّ! «در این زمین تا بحال دویست پیغمبر و

دویست اولاد پیغمبر کشته شده!» بعد فرمودند:

هَيْهُنَا مَنَاخُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ لَمْ يَسْبِقْهُمْ سَابِقٌ وَ لَمْ يَلْحَقْهُمْ لَاحِقٌ

«از این به بعد اینجا محل بار انداز کاروانی خواهد بود و خوابگاه شهیدان

عشاق راه خداست که هیچ یک از پیغمبران سابق به درجه آنها نرسیده و هیچ یک از اولیاء لاحق مقام و منزلت آنها را درک نخواهد کرد!»

امیرالمؤمنین علیه السلام این جمله را فرمود و بعد آمد کنار زمین، نشست روی زمین، ما هم خدمت آن حضرت بودیم. امیرالمؤمنین زانوهای خود را از زمین بلند کرد، سرش را روی زانوها گذارد و مقدار مختصری خوابید، چرتی حضرت را گرفت. بعد حضرت سرش را از روی زانو برداشت و دیدیم خیلی گریه می‌کنند! عرض کردیم: یا امیرالمؤمنین علت گریه شما چیست؟! حضرت فرمودند: الآن که در اینجا من نشستم و سرم را به روی زانو گذاشته بودم، دیدم جبرئیل از آسمان آمد و دور این زمین با یک چوبدستی که در دست داشت، یک خطی کشید. بعد از اینکه این خطش به انتهای رسید، این زمین مملو شد از یک دریای خون! و در میان این دریای خون من دیدم یک غریبی دست و پا می‌زند، جبرئیل گفت: یا علی! می‌دانی این غریب کیست؟ گفتم: نه! گفت: این فرزندت حسین است!

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾

---

۱- سوره الشعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

نَسْتُئْتِكَ اللَّهُمَّ وَنَدْعُوكَ وَنُقَسِّمُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ  
وَالتَّسْعَةَ الطَّيِّبَةَ الطَّاهِرَةَ مِنْ ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ  
الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ...

خدایا ما را بیامرز!

از همه گناهان ما بگذر!

تا از ما راضی نشوی ما را از دنیای فانی مبر!

قلم عفو و آمرزشت را بر جمیع خطاهای ما بکش!

قدمهای ما را در صراط مستقیم ثابت بفرما!